کحل العیون

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی منتها سزاوار جناب خوشنویسی

است که از مرکب کاف و نون ترکیب داده مرکبات

زیباست کلک حکمت اوست و القلم ابن فی جنب

نوشت خط پیشانی بدو ایزد دوار دایره کردن

از اسم خامهٔ صنعت او درود ثنا محدود

نثار صنیع معنی مکانی که از الف آدم تا میم

مسیح خط نسخ کشیده است وصفحات

صفایح فلک چشم دیده او نه بجز غبار نعلین

اصغر حسین بن غلام غوث تجاوز الله

عنهما سیئاتهما ملتمس خدمات ثالبات

عالیات ناظرین این رساله و ذاکرین این

مقاله آنست که هرچند بوادیه استغنا و عنان

شوق طلبا دان ندوده مشکل نحو است که جیره

ازین وادی چراغ خاطر نماید باری استبداد

بعضی از اجله احبّه و اصدق اخلصا نکند اشت

و کنشان کشش بر ضبط این قواعد آورد

لاجرم زبان قلم را آشنایی این حرف

نمودم و موسوم بگلبن [illegible] ساختم از مروت

ناظران چشم آن دارم که هنگام ملاحظه از زلات

تقصیر در گذشته بدعای خیر یاد فرمایند و تکیه

التوکل و الیه انیب مقدمه علم خط

عبارت است از معرفت تصاویر الفاظ

بحروف هجا و کیفیت اوضاعی که باعتبار

کتابت فارسی می‌شود بران وضع نستعلیق

فنی است شریف و هنریست لطیف •

که جناب باری بدان سوگند خورده نٓ

وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و حضرت رسالت

علیه السلام از زبان خود عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ

الْخَطِّ فَإِنَّهُ مِفَاتِيحُ الرِّزْقِ فرموده

قال الله تعالی و عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ

الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ و حضرت رسالت مرتبت فرموده

الخطُّ نصفُ العلمِ قالَ الحكماءُ الخطُّ

هندسةٌ روحانيةٌ ظهرت

بآلةٍ جسمانيةٍ قالَ الخطاطُ

الفكرِ وسراجُ العقلِ ولسانُ

القلبِ وحليةُ دارسِ العهدِ

والخطُّ لسانُ الروحِ المرحِ ومفتاحُ

وكحل العيون

المحاسنِ المفتوحِ خيرُ الفنونِ سبحانَ الله طاهر

ما ترهوا در پنجره ابوسی بند کرده اند و این فن

شریف را محتاج الیه جمیع علوم نموده غرض که

فضیلت این صناعت نزد باریک فهمان

محتاج ببیان و مفتقر به تبیان نیست

ان وفقک الله تعالی علی تحصیله

که علما را در واضع این خط اختلاف است

بعضی گویند که بحکم آیه و علمه

آدم الاسماء کلها تام هر چیز و منافع

آن با آدم علیه السلام تعلیم نموده اند و بجمله

آن منافع قلم است و حضرت آدم بشیث

علیه السلام حکم ایجادش داد و بعضی حضرت

ادریس را حکم اول من خط و خاط

ادریس منسوب مینمایند و از عمرو

بن زبیر و عبدالله بن العاص مروی است

که حضرت آدم علیه السلام قبل از وفات
خود بهر گروهی را از فرزندان خود بلغتی تعلیم
میکردند و صفایح بسیار ساخته بود و موافق
هر لغتی خطی ایجاد فرمود آن صفایح در
طوفان نوح علیه السلام غرق شدند
و لغت عرب و فارس بود هرگاه اسمعیل
علیه السلام در کعبه شریفه نوشتن گزید

و مخلع برسالت شد شبی بخواب دید

که در جبل بوقبیس نبی بدو گفت صباح

بثنا سته باطراف کون رفته تند شعشعه آن می کرد

که نسخه طولی زرفشان نوشته رفته تا در که به لقمش نهاد

خوب منقش بود بجناب احدیت عرض کرد

که خدایا مرا بجز این نگاه که شان اصل تجلی به جبرئیل

رهنما و تا حضرت اسمعیل را به خط و لغت عرب واقف

و ثبت کرده‌اند و از کتب مرقوم است که کس

و وضع خط نموده‌اند در اقسام بنا مرده صورت حروف

و استعمال ترتیب نموده فصل و وصل و تمام بر جده

مارا از آنها پیدا شد و شد و بعضی گویند که صحیح آن

قومی از طایفه ... اند که در عهد حضرت موسی در مدین بودند

و پسران ایشان ابجد هوز حطی کلمن سعفص

قرشت نام داشتند اول اسامی پسران خود را ...

و بعد نسبت حروف ما بقی تسخیر و ضبط ایجاد کرده

در روز جشن نام نهادند و بعضی بر آنند که طهمورث نام

مشکوی و زیری بس دانا داشت روزی به

با فسون انسون به پیش طهمورث آورد دیوان عبرت

و با لشکر فراوان به جنگ طهمورث آمدند خود نام

که سمر وار قوم خود بود و با لشکر خود به جنگ آغاز کرد

طهمورث به ضرب گرزی سر غوث شکست دیوان

و دیوان دیگر را اسیر کرده بقتل فرمان داد و دیوان

بجان زنهار خواستند که اگر جانهای ما را با

بخشی هنری عجیب یاد دهیم تهمورث امان داد

و دیوان دوات و قلم آورده طرز نوشتن پدید شد

چنانکه فردوسی گوید نوشتن بخسرو

در آموختند دلش را بدانش برافروختند

وجمیع خطوط مثل عربی و رومی و هندی و ترکی

و خط ثلثی و غیره هم از آنجمله خط عربی بسبب نزول

قرآن مجید و کلام حمید حق تعالی کمال دارد و هم

معین و مشرح است که اول کسیکه در این

فن علم شهرت باجتهاد افراشت ابن مقله

بوده و بعضی بامیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه

منسوب ساخته می گویند که با عبد الله بن عباس

فرمود که یا عبد الله وسع ما بین السطور

ما بین

ما بين الحروف انواع المناسبة

في صورها واعطى كل حرف حقها

وبعد كسبه بتحسين وتوابع ابن بواب

اخترعوا سته غيره وابدع محقق ونسخ

ورقاع وثلث وتوقيع وتعليق وريحان

ومنشور ومدور وطومار ومسلسل و

مثنى وغبار وغيرها را ايجاد نمودند وشكسته

آن متاخرین خط نستعلیق وتعلیق

وشکست وطغرا اختراع کردند چنانچه بعض

شناس خفی وجلی مولانا میر علی از نسخ

وتعلیق نستعلیق وضع فرموده وبعد

جناب حافظ ابراهیم جناب وحافظ خورشید

[illegible] که کوشش بسیار بسیار کشیدند و در چاپخانه سنگ مشغول

[illegible] کرده‌اند و [illegible] ناصر [illegible] شان جناب [illegible]

محمد سعید الدین خلف الرشید جناب حافظ

صاحب دوم جناب منشی منگولال آشنا

منشی سرکار دولتمدار جناب کیوان

جناب ناظم الملک منتظم الدوله نواب

سید یحیی خان بهادر سپهدار جنگ سیوم

جناب میر علی بخش صاحب خلف میر

خدا بخش صاحب استاد جناب علی

القاب نصیر الدوله معین الملک نواب تجمل

حسین خان بهادر ظفر جنگ سپه سرور ظفر اقتدار

رئیس نامدار بلده فرخ آباد چهارم شیخ نظر حمید

جناب متوطن کرسی پنجم آغا می صاحب ششم لاله

منشی رام کشمیری هفتم شیخ خادم حسین صاحب

لکهنوی که هر یک بوقت سبعه سیاره بر سما و

خوشنویسی تابان هستند از آنجا که اعتبار شناخت

نظافت و متانت و نزاکت خط نستعلیق

دلپسند و کمتر بهره ور است لهذا به بیانش می پردازم

چون آن دریافت تراشیدن قلم و شناخت

آن و طی کردن مداد و دیگر چیزها موقوف

علیه است بنابران به بیانش می پردازم ۞

قلم ... ورق طلا و دستمال نبات سپیده

فندقانها هم صدا به کرده چون باریک کرده در ظرف

زجاجی انداخته صابون مذکور ریخته نگاهدارد

هرگاه زرنیخ سبز کردن بطور حنا در آب آنرا

دور کرده بنوشاند و بعد آنکه گوگرد املسار یک

وانکه با زرده تخم مرغ و صمغ عربی محلول [illegible]

بعد از آن بقدر حاجت نشسته بکار برند و اگر کاغذ

را بیاری که کار هم منظور است از آب حنا

یا زرنیخ سرخ رنگ کرده باشند زیاده تر آب حنا بکار آرد

ارد [illegible] ورق طلا بطریق مذکور غبار کرده

در شقال زر ریخته عقیقی تا آنکه صمغ محلول با

منسحقا و احباب بهندسه بقدر حاجت سحق بکار

برند و آنچه صحافان در سبز تشمیر یا تیغ یا قلم سیاه

سحق کنند تطویل محل است و ورق نقره

در سفال بطریق مذکور سحق نمودن نمک

نسبت به اقی تا آنکه صمغ عربی در عرق

لیمو حل کرده حسب حاجت اسفنجه لیتار بر موی آهم قندی

دعا سبب بدانه یا اسپغول صافیه نماید زیاد دو شهر

رونق بخشد و اگر در سودن اوراق بجای نیات

نمک طعام صاف نموده زر نب سفته

خشک کرده ابیر شد بهمین عمل کند

سنجر شد بدرا خمر و نثر و نمود

بول صبیان انداخته در ظرف گلگلین روغن نر

وار به پزد و چندانکه سیاهی از زرد جدا شود در بلیا

انگریه بیرآمد بعده تجزفت را شسته بکار برد

دیگر در پوشش و در مجاون با مسکه یا سرکه یا عرق

لیمو به پزد همین عمل دارد [illegible] تجزفت

را در لیموی کاغذی نها ورده در گلوله آرد داشته

با آتش بنداز و هرگاه سرخ شود بیرون آورده

بکار برد [illegible] آرد گندم در آب جوش کرده

صاف نموده با لعاب اسپغول یا بهدانه بالش

ملایم بهم زده و از کفگیر حرکت میداده باشد

بعده کاغذ سپید بر تخته صاف گسترده و ز

ماده مذکور دسینی سازد بطرزی که نهایت نفیس

و بهتر است بیارد و برنج سپید و باریک و آن

آب و نمک سیره خوب شسته چون تا سپید

شود قدری پی درد آب جوش بکشند به روز لعاب را زده

نگاه دارد بروز دویم بس آن را صاف نموده

با آتش ملایم به پزد و بطور مذکور و سالی بنو

و به قدر خوب خشک شده باشد که مهره کند

و هرچند تو خواهی رنگیک تو نهاده هر بار مهره

کرده درست کند و اگر رنگین خواهد رنگ

در ماده آمیزد ... زهره گاو

با گل کوزه گران آمیخته هر نقش که خواهد ازان

گل بر قلم سپید نمود و خشک کرده گوگرد بر آ

بر آتش نهد تا روشن گردد و آن قلم را در آ

گرداند که رنگین شود و قلم بروغن چرب کند

تا رنگ و سطح [illegible] پخته شد [illegible] روغن

پس آهک آب نادیده بر کاغذی که چرب شده باشد

گسترده و کاغذ دیگر زیر آن نهاده در شکنجه

بکشد تا آهک و کاغذ و هم نشست و سوده کند

کنند ـ ب ... د زرد خیزراغات یاقوت رقمش

است نهایت نادر و بی نظیر دود تنخ نفط

با درون روغن کتان در خریطه کاغذ گسترده

و آن کاغذ را در خمیر گرفته در تنور بچسپاند تا خمیر

سوخته شود پس بگیر و ازان دوده ۳ مثقال

صبر سقوطری زرد رنگ دو مثقال مازو سبز

سوخته ۵ مثقال زنگار سه مثقال نمک ...

دو مثقال صمغ عربی خالص سه مثقال دوده آب

صمغ و دوده را نیم روز سحق کرده مرقشیشای

سوخته نیم روز به دستور سحق نموده طری

آمیخته نیم روز سحق نمایند از آن برگ حنا

در آب خوش شسته صاف نموده از آن آب

آمیخته تا یک روز سحق بلیغ نماید و بقلم تجربه کنند

اگر روان نباشد قدری گلاب آمیخته نگاه دارند

نگاه دارند ... چنین گفت اند اهل

تمیز است که اجزای سیاهی چهار چیز است

نخستین [illegible] دوده پاک و دوم سنگ

باید دو دوم زاک سیوم جزو سیاهی است

مازو و ولی مازو بود همسنگ هر دو بود جزو چهارم

صمغ خوش رنگ و ولی با هر سه جزوش ساز همسنگ

چون تحریر نسخه‌های دیگر در این مقام موجب

تطویل کلام خواهد شد بهمین قدر اکتفا کردم

[illegible] بهترین

قلم است که پخته بود و قشر او احتیاج رنگ

کردن نداشته باشد و محکم بود و جلد سوده

نشود و قلم واسطی بهترین انواع است

بعد شهتی و سیدتک اگرچه در ولایت

مروج است اما زود می شکند و سوده می شود

می شود و قلم باید که بشکل نی نیز و ناب

دو نوع است سفید و کبود راست و زرد است و پر

سرخ و سفید و سخت و سنگین چنین گفته‌اند

استادان پیشین و در تراشیدن قلم چهار

چیز مرعی است   فتح   نحت   شق   قط

فتح قطعیکه بر نسبت عرض بود نحت قطعیکه

بر نسبت طول بود و باید که قلم را مقدار دو راد

بیهوده به دو راست شد یا بنداز دو فصل او وسط بهام

وانجاست پهلو تراشد و هر دو دیده ادبه بیر

باشد و شخصی که درد دست اگر نرم بود بالفظ

بپردازد ورنه بقدر اعتدال بگیرد و قط زدن ست

مایل بکجی بنهایت قلیل جهت تحقیق شان

و بهتر است [illegible] قط دو قسم

یا مستعمل چون خط مصاحف یا مخترع چون خفی

نقطه عروض و خطی که کتاب و خوشنویسان

آن را اختراع کنند آداب در قسم اول از دو جهت

است یکی از جهت اشکال دوم از جهت

اوضاع و در اشکال پنج چیز مرعی است

توفیه اتمام اشباع اکمال ارسال

توفیه آنست که هر حرفی را چنانکه حق اوست

دیگر وجهی که مرکب شده باشد ثبت کنند و اتمام

آنکه جمله حروف را از طول و عرض و دقت و غلظت و رقت

چنانکه حق وی باشد بهره‌ور است نه آنکه رقت و غلظت

او بتسطیح باشد مخصوص نبود و جائیکه تقریب

منظور است تسطیح نبود کمال آنکه هر حرفی

را که نصب او از اتصالات و انکباب و تسطیح

و تقویس و استلقا بر وجهی که از آن مرکب

شده بدیهه ارسال کند دست خود و قلم فرو گذارد

که از روی سرعت بکند رود و حسن اوضاع چهار

چیز را رعایت باید کرد ترصیف تألیف

و تسطیر و تفصیل ترصیف آنکه در وضع

حروف رعایت کنند تألیف آنکه اتصال

حروف را رعایت در راستی سطر مراعات

سازد و تفصیل آنکه رعایت مدات کند و دور

مستتبع قواعد استادی که تابع اوست نماید

در وقت نوشتن باید که دو دستمال لیغه و

در سر دوات گذاشتی چرا که اگر هوا گرم بود کاغذ

با لبس گرد و دود و بعض اوقات سبب گرفت

عرق در گرفتن قلم شکال با بهم آید اگر هوای

سرد بود کاغذ نمی پذیرد چنانکه استاد وی گوید

ســـ دی بهتر تا بستی دوای ** ابیات

مشکل باشد هوای ** بدای ننه کر باشد دبه گرم

هوا گرم * ز گرمی خشک شد مردم * بماهی

را شور و غلغلت فزون آمد * شور و غوغا رسی

دانگشت از عرق تر * و اثر درد هوا ستیزه

بسیار * زکاغذ تا شود تر پیچ پیدا * *

بتابستان نکو باشد بجائی * زمستان راست

وقت جا خشکاهی * … با نیزه

مکانی وسیع و با فضا و دلچسپ و راحت افزا بود

و اکنون خانه باقی و انشته بلند احسن و انسب است

غرض هر قدر که اسباب عشرت و کامرانی

آماده و دریای مسرت و شادمانی کشاده بود

بهشت است و وحدت بر کثرت رجحانی دارد

استادی گفته و لیکن فن نه را حظ نباید

که از هر چهار سو دریا کشاید حسب مصلحت

خوانکونه ببیند که در بهشت در شرقی نشنید

بوفن

بوقت تحریر رای نیک منظر * جنوبی بهتر است

از جای دیگر * ولی در آخر رو راست احسن

به نزدیک هنرپیشه * متقن

نباید که بجز از مشق قلم هیچ شغلی نباید

حسن و قبح حروف بی مدد ریاضت شود و علم

دست کرده و از قلم خفی عیوب خط خفی نماید

و زند
وهم باید که در مشق مداومت قوت دست

و مداد و کشش بطور تمام نویسد و در

وقت نوشتن یک زانو نشیند و تا کشیدن

حروف حبس دم نموده باشد و بطن خنصر یمین را

بجانب الیمین ملصق داشته باشد و هم آیین

عصر و مغرب از تحریر احتراز نماید که حدیث

اَحَبَّ کَرِیْمَتَیْهِ فَلَمْ یَکْتُبْ بَیْنَ الْعَصْرِ

وَالْمَغْرِبِ شاهد است صادق

[illegible] طه طو طه

آ [illegible] الف باید که راست و یک ن

باشد و حرکات همزه بطریق مفرد با زو

پدید بود چنانکه اگر معکوس کرد همان بلوح

الف ظهور کند [illegible] بود و طول الف سه نقطه

ای یار [illegible] ولی حرکات همزه هم پدیدار [illegible]

بدان که اگر کسی معکوس او را [illegible] با صورت

به بیند چشم بینا بهکلواو ا تا بدکه از است

دو نقطه کز راست سر کشد و گر و نشر

بار یک از نوک به قدر یک نقطه تشقیق اقدار

سه نقطه بکشد و بعضی به هشت و بعضی به نه یا ده

نموده است نمود بود با یک و یک نقطه

سر یا به سه نقطه و را و طول الف یا نه و گر کم دو نقطه

هم اهل درایت به هشت و یا نه و نقطه

زوایان

ز دانایان این فن هم بپرس از با همین حکم است

حرف تا و ثا را بگذار ب

سر جیم چیم نقطه باید و گردنش با یک نقطه دارد

به نقطه مایل بیاید در خط گشته ایل از سر جیم اتصالی

بیاید بهر سر دو بر آتش چون مرغ او دو بجا نشست

جیم نقطه و ششه باشد و نوبت از ذ طهور گرید

بیاید تا نیمه یک نقطه سر جیم بود

دو دورش بدور بیضه ترقیم · که گنجد در مساحتش

نقطه پنج : پس آید حرف نون هم ای رقم پنج

بقدر سه نقطه کردن از قلم باریک انداز سیم جو

سر نون دیگر و حرف ما بعدش نشین دان

بعد ز سه از دی بیش وقتی کم هر دو یکسان

ج ذن آنها بیکر از دال یا هی هوز در جمله

ز بسوز آید و ساحتش بیشه فزار است ه

ـه پس آنکه چون در آمی بر سر دال

نقش کن بر سر او نقطه فی الکمال چند آ و ء

زاد و نقطه مایل بر استی است بود

دو نقطه صورت را بصورت همین حکم

است از ارباب کتابت مکرر ر

و نیز دانست که میر علی صاحب مرحوم

فرق موی میان را و زا و دال نکرده اند

اوستادان متأخر دال مهمله یک و نیم نقطه

بحیثیتی که از آن ساده مهمله پدید آید و دال

معجمه یک نقطه که از آن را معجمه سر آید قرار داده

اند ز من رفتری بشنو از روی تحقیق

که اول او دست دی نسخ و تعلیق نموده

حکم دال و ذال یکسان بیان حکمش

براد ز روان دال دلی کمر دند اوستادان

اوستادان ماهر بیان مجدد آنها فرزانه ظاهر یکی شده

نیم نقطه دال کرده شد - دیگر نیم نقطه حرف دال

مقوس نشان دو نقطه حرف را شد دوم

نیم نقطه حرف است چنانچه ز ...

اول سر یک نقطه دو نقطه دیگر ...

و اسفل ... شد و کرده قوس بمقدار سه نقطه ...

و در ... نیم نقطه ... پنج نقطه ...

بود دندان سین ای مرد دانا – بقدر نقطه و جسم

ببینا که دندانش این گونه باید کز او دو انجم

افزون نباید بمقدار رسته نقطه گردونش سازد بشکل بنجم

دوازده بهر نقطه باید س کشش

شین بقدر هفت باشد نقطه بود او خوش

یکی پست و بلند چنانکه از سینش نقطه نوشته

نقطه شده مقابل بلندی افتد یکجا زطرف بلند

بلندی الف خطی باشد نشیبه بهدا کند

ز بود بیش شش در شش نقطه بقدر دو نقطه ما

ز نقطه هشت والف بلند شد شش باز سه نقطه دان

ز یاران دو بیش بشکل دیگر او را نکند

بیزمان مسلک او استادان بیشتر از حروف شین

حرفی چند به آورده بود اکنون به خوشنویسی

اور

تعلیم حافظ محمد ابراهیم عفی الله جمیع حروف نوری

که همه اهل قلم در عهد پیشین ؛ برآورده‌اند

حروف بیند از شین ؛ که دو ستاده و دران گاه

بجانند تمام به خط اهل زمانه ؛ از حروف شین

برآورده به حروف ؛ تحقیق نفس نگر و این قاعده

حروف ملزا ش

که ستا و چنان باید که ز سر شین سر ستا و

دیگر برون آید ؛ سر ستا و از قلم باید چنان

میان سافت چار از روی صاد ولیکن میتوان ساخت

وقس علیه الضاد مثلا ص طا الف

ولا کمتر از دو نقطه مثبت و دو بیش دو ... بیش بقدر

یک نقطه از الف جدا با بعد ... سر ... و سفید

باندازه نجم ... بود ... یک

ولیکن سر صاد ... بقدر نقطه ... میتوان ...

وقت ... مثلا ط ... نقطه

و خطی باریک مایل بخمی ... متصل کرد صاد

از دو بدماید و ... جلوه ... نماید و ...

را دهان شیر تشبیه داده اند ـــه دندان باز

شبیه باید سر عین خط باریک و یک نقطه است

باشد اندر هوای سر صاد از میان شود

هر جیم حاصل ای سخندان بلا ع تا

فا مرکب از یک نقطه دور و ها است ـــت

دور نقطه اندر سر فا گر بیابی به سرش صورت یا

بلدا ف آنت سرش همچو

سر فا و دایره اش چون نون باید بصورت

هم ز سین باید ـــه چون قاف هست

مرکب مسرف وگر گردید هم نون ا شکال

مثلا ق کاف مرکب از الف و یا است

و با الف نقش ز چهار و پنج نقطه چو بر حرف راست

یار آورد راستی دگر هر کس به پا دانش کند راستی بقدر

چار نقطه نقطه عرض ساتنج نمائی هر حرف را

ای سخن سنج نماید جلوه صرف کاف بشکند

یار پس قانون شد بسیار و اندک ببکند

ک قامت تا نیمه مرکب ز مرکز و نقطه

تا بیت است ... ز کاف خردی برسی ز نیا

مرکب ز نصف کن نقطه بیرون دگر با نواز مرکز بیرون

اگر چه جلوه مرکز بیکران بلند گر که آخر مرکب ز الف

پنج نقطه دو نون است تمام است نون ز حرف

لام تقدیر که چون الف رشد و ستاد ان نجم حرف الف

باید بقدر نقطه پنج پس آنگه او ن نماید جلوه پنج

ل میم ... میم سه نقطه و سر او نقش دو نقطه

دو نقطه و الف هیچ نقطه با بی و ز گردشش صورت تا

چه پیدا آید ... ز یک نقطه سر چشم است پیدا

دو نقطه گردون او شد هویدا ... شت سند دو ش

او لیک زان معانی که صورت بدهم گردد و زو نمایان

نهد آن ... هم ... دور نون نقدر دو نقطه دو ایرش

دو بهم نقطه و بعضی تا یجی نقطه ام تجویز کرده دوند

... شد ز بنشش نقطه صرف نون نمایان

بود دو گردن و دو نون دو دامان بدانش

گذاری گر سر جیم بچشم آید بصد پیکر جیم شکلها

ن دو واو مرکب از یک نقطه مدور و نیم

ے سر واو از مدور نقطه ها [illegible] نگاری مجمع پیوند شاید

[illegible] و سرتا ز یک نقطه و باقی از نون

قدم مدور و با صدش بقدر یک قدم بکشد

سر با نقطه ادا مدور ز نون خاصه کن چون حلقه

بپاش در میان حلقهٔ او بقدر نقطه بسیار است نیکو

هکند ه دو چشم باید از سرش

نقطه‌ای وار سرو دیگر با واز چشم دال سر صاد

وز چشم دیگر سر طا و باقی مانند کشش نون

منقوط نقطه مفت نقطه یا ته و حطی با یک نقطه

بود یای دو چشم نیک او را ترکیب

سر سی بزید و زو گم تا زبر دو چشم صاد و

قطر شین و خط باریک بدنه بگذارد

حروف را از استادان عرب و اینجا که مکان همزه است

بسبب اینکه شکلی ندارد حرف را تنها نشستند خوش

نویسان نیز اینهم سلامت را نشستند و صورت

همزه هم قرار داده اند باید که الف اول اواز

الف دویم قدری زیاده بود و سعیدی او فقدار

الف باشد بنای هم الف از دو نقطه ساز

یکی طول و دیگر کوتاه به دو نیز میان هر دو یک نقطه

جلی از شش الف و از آن بها شش نقطه از خفی

بگیر لا همزه خطی است خفی شود

دو نقطه خفی در استلقا و نیز بعضی محرف

بود همزه خطی باریک و محمود از خفی

اداره دو نقطه بقدر بگیرد س سر یا بعد از

نقطه که از دوال معکوس خوانند شود و آینه نش

از دوا بجو یکیر کم د ز قرد آنش [illegible] یکیر بدید آید

[illegible] دو دال اند سر با وقت ارقام [illegible]

هر دو یکی بشد راست ای صفت زا دوال از شروت

و [illegible] و شنو و دو رش را بقدر ضرو بشمار [illegible]

ی [illegible] یای معکوس اول

بیک

را بچه و دیگر یای موعده نکند ویا بدل بنا حتش بقدر

یک نقطه باشد و سر عین همه از و بظهور آید چه

اگر خواهی تو عیانی معکوس دو شد

مجموع ز نو سر یکی شد صورت ز دو بگیر

چه سر عین از نقش کرد و پیدا بکند

الحمد لله علی ما وفقنا
بالاتمام انه علی کل شیء

كُلُّ شَيْءٍ قَدْ يُرَى وَالْمَرْءُ جُوَيْنُ النَّاظِرِينَ

أَنْ تَنْظُرُوهُ لِبَيْنِ الْقَبُولِ تَأْتِي

أَعْطَاهُمْ كُلَّ مَأْمُولٍ

بنده درگاه جای درویشان عاصی پر معاصی

ساکن

بلبه شاه ابا و علاقه انکه بود در کوه دامن کذکیتانی

یکشب فحکله از تاریخ یکم نوا دبر شته ای یعنی در شوش

۱۵ 43

در نوشتن نسخه هذا بتاریخ هشتم ماه نومبر سنه ۱۹۰۱ء

مطابق ۲۳ ذی الحجه سنه ۱۳۱۹ هجری بمنزل ... [illegible]

تمام یعنی باتمام رسید ... تمام شد کار من

[illegible] نظام [illegible]